

درباره کار خانگی زنان

نوشته‌ای از "گروه اقتصاد سیاسی زنان"

مترجم: افشار

- چرا کار خانگی در حفظ و تجدید تولید نیروی کار در جوامع سرمایه‌داری نقش عمده‌ای را ایفا کرده است؟

- آیا کار خانگی و خانواده به آن شکلی که می‌شناسیم، در مرحله کنونی سرمایه‌داری بریتانیا به مقدار زیاد، زمین‌خواه‌درفت؟

دربحشان راجع به رابطه کار خانگی و گسترش ارزش اضافی این سوالات را در مدنظر خواهیم داشت.

الف - ارزش اضافی از نظر مارکس:

جوهر نظر به ارزش اضافی مارکس به شرح زیر در جلد اول سرمایه مطرح شده است. مارکس بررسی خود را به روابط تولیدی در وجه تولیدی سرمایه‌داری ناب که در آن فقط دو طبقه وجود دارند محدود کرده است: طبقه بورژوازی که مالک وسایل تولید است و پرولتاریا که برجیزی به غیر از نیروی کار خود را لکیت ندارد. تمام کار انجام شده در این اقتصاد، در تولید کالایی سرمایه‌داری است. ارزش اضافی به صورت زمان کار مجردي تعريف می‌شود که در بخشی از تولید کالایی سرمایه‌داری مستتر است. این بخش از تولید، اضافه بر آن کالایی است که کارگران می‌توانند جهت مصرف خویش یا مزد خویش خریداری کنند. از آنجا که تمام تولید، تولید کالایی سرمایه‌داری است، مصرف کارگران نیز تنها شکل مصرف کالا به خود می‌گیرد.

روابط تولیدی بین کار و سرمایه ذاتاً تا تخاصم آمیزاند. سرمایه می‌کوشد آن بخش از روزگار را که کارگر برای بقای خویش کار می‌کند کوتاه کند و پنا برای این بخش را که کارگر درگیر تولید ارزش اضافی برای کارفرماست، طولانی تر سازد. نتیجتاً تولید ارزش اضافی پروسه‌ای است که ذاتاً حامل کشمکش و تضاد است. طبقه‌ای است که حول مزد و پروسه تولید دور می‌زند. تا آنجا که به مزد مربوط می‌شود به عقیده مارکس مقدار مزد واقعی برای هر گروه از کارگران در هر دوره مشخص تاریخی ثابت است. به نظر او این مقدار، حداقل لازم معیشت در هر مرحله تاریخی است. ارزش کالای نیروی کار، در نتیجه، برابر با مقدار زمان کار مجردي است که در مجموعه کالاهای که این حداقل لازم برای معیشت در هر مرحله را تشکیل می‌دهند، مستتر است.

نظر مارکس مبنی بر ثابت بودن مزد واقعی برای هر سطح مشخص معیشت برای فرض استوار است که مصرف کارگران فقط شامل کالاهای است که با مزد خریداری می‌شوند. در این شیوه برخورد، تحلیل مارکس برای تعیین سطح تاریخی لازم معیشت و همچنین بررسی مناسبات متقابل این سطح با سطح مزد، تجربی می‌شود. البته اگر در نظر بگیریم که کارگران ارزش‌های مصرفی تولید شده توسط کار خانگی را هم مصرف می‌کنند (همچنین ارزش‌های مصرفی تولید شده توسط دولت در حوزه

کیفیت تجزیه و تحلیل تئوریک که انجام می‌دهیم با کیفیت سوالاتی که در مقابل آن قرار می‌دهیم، مشخص می‌گردد. یکی از دشوارترین مسائلی که درباره "گروه اقتصاد سیاسی زنان" در سال گذشته وجود داشت، تعریف مجدد آن سوالات تئوریک بود که بتوانند ملاحظات سیاسی خود ما را بهتر بیان کنند. ما با این دورنمای سیاسی مشترک آغاز می‌کنیم که همه - سیالیست و فمینیست هستیم، ولی فراتر از آن می‌کوشیم درکمان را از موافقت‌ها و مخالفت‌ها میان دروند بحث و تحقیق انکشاف دهیم.

این مقاله بی‌تکرار ما درباره مساله کار خانگی (کار در خانه) و ارتباط آن با نقش کلی اقتصادی زن در سرمایه‌داری است. در این چارچوب، منظور ما از "اقتصاد توجه بیشتر به تولید و بازتولید به مثابه جنبه‌های مادی ستم‌کشیدگی زنان است. ما روابط متقابل بین اشکال مختلف کار زنان در سرمایه‌داری، زمینه‌های مادی sexism و بهره‌گیری سرمایه‌گروه‌های مختلف کارگران از استثمار و ستم‌کشیدگی زنان را بررسی می‌کنیم. در عین حال که اهمیت اپیدئولوژی یک خانواده را می‌پذیریم، ولی تمرکز ما بر نقش زنان در تولید است. بنظر ما، این نوع تجزیه و تحلیل‌ها، کمک مشخص اقتصاد سیاسی به جنبش زنان است. به علاوه، با توجه بیشتر به کار خانگی ما منعکس کننده این نظر هستیم که نقش زنان در خانه عامل اساسی نقیادان در سرمایه‌داری است. ما با اغلب نوشته‌هایی که راجع به این موضوع وجود دارند، در این مورد هم نظر می‌کنیم.

ساختار مقاله ما به قرار زیر است: ابتدا یک مساله تئوریک را مطرح می‌کنیم: رابطه کار خانگی با روند تولید ارزش اضافی در سرمایه‌داری. بر اساس این مساله تئوریک مفهوم وجه تولیدی و کاربرد آن را در تجزیه و تحلیل مناسبات بین کار خانگی و وجه تولیدی سرمایه‌داری بررسی می‌کنیم. سپس به بررسی ماهیت روابط تولیدی کار خانگی و بویژه مناسبات درون خانواده می‌پردازیم. عاقبت، مناسبات تاریخی کار خانگی با کار مزدگیر زنان و تغییرات صورت گرفته در گذشته و تغییرات احتمالی آن در کار خانگی ناشی از نیا ز-های متضاد سرمایه‌داری را در نظر می‌گیریم.

۱- کار خانگی و ارزش اضافی

این بخش از مقاله به شکل تئوریک رابطه بین کار خانگی و گسترش ارزش اضافی می‌پردازد. در پروسه دست‌یابی به درک این مساله ما با این سوال آغاز کردیم که کار خانگی چه سهم و نقشی در تولید ارزش اضافی دارد؟ در این پروسه دریا - فتمیم که جواب‌های گوناگون به این سوالها سخگویی به شماری از سوالات تاریخی مشخص را ضروری می‌سازد. سوالاتی ز قبیل:

هایی مثل بهداشت، آموزش، رفاه اجتماعی، در آن صورت سطح مرزدها و سطح لازم معیشت دیگر معادل همدیگر نیستند.

بعلاوه، از آنجائیکه ما رکن سطح مزد واقعی را از نظر تاریخی از پیش تعیین شده در نظر می‌گیریم، در نتیجه، بخش اعظم بررسی‌اش از تولید ارزش اضافی برپروسه تولید سرمایه‌داری متمرکز می‌شود. وقتی که مزد واقعی ثابت باشد، برای افزایش نرخ ارزش اضافی دوره بیشتر وجود ندارد؛ ۱- نیاید روزگار طولانی تر بشود یا شدت کار افزایش یابد. هر دو با محدودیت‌های جسمانی و مخالفت سازمان یافته نیروی کار مواجه می‌شوند. ۲- زمان کار لازم برای تولید کالاهای مورد نیاز کارگر کاهش یابد.

ما بر این عقیده ایم که برای درک بهتر رابطه کارخانگی با گسترش ارزش اضافی، مسأله مزد و ارزش کالای نیروی کار باید با جزئیات بیشتری مورد بررسی قرار بگیرد.

ب- ارزش کالای نیروی کار

سلطه سرمایه‌داری ضروری می‌سازد که انبوه تولید کنندگان، چهره و چهره‌ها، از امکانات مستقل برای معیشت جدا شده باشند. فراتر از آن، اما، ما رکن به مسأله چگونگی دگرمان شدن معیشت و بازتولید نیروی کار در دوران سرمایه‌داری توجه چندانی نکرده‌است. برای مثال، بنظر نمی‌رسد که ما رکن در تحلیل خود از سرمایه‌داری بعنوان یک وجه تولید که در آن کارگران از یک سو برای معیشت خویش به مزد وابسته اند و از سوی دیگر مسأله بقا و تجدید تولید کالای نیروی کار به حوزه‌ای پیرامونی و غیرتاریخی واگذار شده، تضادی مشاهده کند:

"بقا و تجدید تولید طبقه کارگر شرط تجدید تولید سرمایه‌داری است و باید باشد. ولی سرمایه‌داران به راحتی انجام این امر را به‌غریزه کارگران برای حفظ و تجدید تولید خویش واگذار می‌کنند..." (۱)

ولی وقتی که جنبش فمینیستی معاصر توجه را به کار خانگی زنان جلب کرد و بر نقش آن در حفظ و تجدیدی تولید کالای نیروی کار انگشت گذاشت، معلوم شد که ارزش کالای نیروی کار (به معنای زمان کار مجرد مستتر در مجموعه کالاهائی که این حداقل لازم برای بقا را تشکیل می‌دهند) از دیگر اشکال کاری که سطح کل معیشت طبقه کارگر را تشکیل می‌دهند، مستقل نیست. مسائل متعددی باید بعنوان جزئی از تئوری ارزش کالای نیروی کار مورد بررسی قرار بگیرند. اولین نکته این است که در هر دوره‌ای آنچه که سرمایه‌داری برای تجدید تولید و بقای کالای نیروی کار از طریق مزد به کارگران می‌پردازد، برپیش فرض وجود کارخانگی و دولت که از نظر تاریخی شکل مشخصی دارند، استوار است. مزدی که به کارگران پرداخت می‌شود، بخودی خود برای تهیه شرایط مادی لازم برای حفظ و تجدید تولید کالای نیروی کار بطور روزمره یا از یک نسل به نسل دیگر کافی نیست. ثانیاً این مسأله هم وجود دارد که ارزش کالای نیروی کار تنها ساختار اقتصادی خانواده نیز بستگی دارد. ما رکن در بررسی‌اش از ارزش کالای نیروی کار، بوضوح نوعی از خانواده را فرض کرده‌است که در آن زن و کودک کار نمی‌کنند. اگرچه به این نکته اشاره دارد که تمایل تاریخی سرمایه‌داری این است که ارزش

کالای نیروی کار را با بکارگیری زنان و کودکان بر کل خانواده سرشکن کند.

در بخش‌های دیگر ما به این نکات باز خواهیم گشت. علاوه بر این دو، موضوعات دیگری هم هست که بررسی‌شان برای دست‌یابی به تئوری ارزش کالای نیروی کار ضروری است. برای نمونه: حداقل لازم معیشت چگونه تعیین می‌شود؟ و به مرور زمان چگونه تغییر می‌کند؟ نیازها چگونه بر سطح مرزدها تا شیری گذارند و از آن تا شیری می‌گیرند؟ سطوح مختلف مرزدها چگونه تعیین می‌شوند؟ و این اختلافات چگونه حفظ شده، یا به مرور زمان چگونه تغییر می‌کنند؟ ما فقط به ذکر این سوالات قناعت می‌کنیم و اینجا به آنها نمی‌پردازیم، زیرا بطور مستقیم به موضوع نقش کارخانگی مربوط نمی‌شوند.

قبل از آنکه نقش کار را در تعیین ارزش کالای نیروی کار را در نتیجه در تولید ارزش اضافی بررسی کنیم، ابتدا رابطه کارخانگی را با وجه تولید سرمایه‌داری مطالعه کرده‌ایم. آندهای این مناسبات را برای بررسی مان در نظر خواهیم گرفت.

۲- کارخانگی و وجه تولید سرمایه‌داری

بحث‌های زیادی در گرفته‌است که آیا باید کارخانگی را به عنوان شکلی از کار تحت وجه تولید سرمایه‌داری مورد بررسی قرار بدهیم یا بعنوان وجهی "مادون" ولی مرتبط که خارج از وجه تولید سرمایه‌داری قرار دارد؟ (۲) این مسأله به مقدار زیادی مسأله‌ای لغوی است ولی در عین حال چند نکته واقعی تئوریک هم وجود دارند که ما بطور کلی به آنها اشاره خواهیم کرد.

برای اینکه دریا بیم‌گونه‌نا بد مفهوم "وجه تولیدی" مورد استفاده قرار بگیرد، باید بین جوامع در حال گذار و جوامعی که در حال گذار نیستند، تفکیک قائل شویم. جوامع در حال گذار جوامعی هستند در جریان تغییر از سلطه یک طبقه حاکم بر اساس مجموعه‌ای از مناسبات استثمارگری به سلطه طبقه‌ای دیگر. جوامعی که در حال گذار نیستند، هر اندازه متلاشی، دستخوش دسته‌بندی و اغتشاش، تحت تاثیر چنین جریان‌هایی از تغییر قرار ندارند. تا آنجا که این تفکیک بطور روشن انجام گیرد، هرکس می‌تواند تا اندازه‌ای واژه‌هایی مطابق سلیقه خویش را بکار بگیرد. به نظر ما، اما، مفاهیم مورد استفاده ما مفاهیم مناسبی هستند.

ما رکن عبارت "وجه تولیدی" را همه جا به یک معنی بکار نمی‌گیریم، ولی او وجه تولیدی سرمایه‌داری و اعمار تاریخی دیگر در تقابل با سرمایه‌داری (برای مثال: "شکل آسیائی" و "مالکیت فئودالی") را بر اساس مجموعه‌ای از مناسبات اجتماعی و بایک تضاد واحد در هر یک تعریف می‌کند: رابطه بین تولیدکنندگان مستقیم و کنترل کنندگان کار آنها. بنابراین، مفهوم وجه تولیدی برای تئوری تاریخ ما رکن اساسی است: به این معنی که تغییرات در مجموعه مناسبات تولیدی و رشد نیروهای مولده در "تحلیل نهائی" تعیین‌کننده پروسه تاریخی هستند. این نکته به واضح‌ترین شکل در جلد سوم سرمایه، جایی که ما رکن اجاره زمین فئودالی را بررسی کرده‌ و آن را در تقابل با شکل سرمایه‌داری اخذ ارزش اضافی

یکی از بی‌آمدهای بررسی کارخانگی بعنوان یک وجه تولیدی جداگانه این بوده است که زنان خانه‌دار طبقه ویژه‌ای را تشکیل می‌دهند (۵). این نتیجه‌گیری غیرقابل اجتناب نیست. از بررسی‌های تئوریک نمی‌توان این چنین مستقیم به نتایج سیاسی رسید. ولی تمایل به بحث از طریق قیاس با کاروسرمایه وجود دارد. در همه جوامع، موقعیت مادی زنان با مردان متفاوت است. برای نمونه، حتی در جوامع دهقانی رابطه زنان با وسائل تولیدی مردان همانند نیست. از آن گذشته، مقوله‌های تجزیه و تحلیل مادی، برای نمونه، طبقه، کاست، در واقع، در ارتباط با موقعیت مادی مردان مشخص می‌شوند. گفتن ندارد که کاربرد این مقوله‌ها که در ارتباط با موقعیت مادی مردان تعریف شده‌اند، به مناسبات بین مردان و زنان و در نتیجه دیدن زنان خانه‌دار، و از آن بدتر، زنان بطور کلی، بعنوان یک طبقه‌نا درست است.

این نکته هرگز بدان معنی نیست که زنان که به شکل‌های مختلف موقعیت مادی شان متفاوت با مردان است، منافع ویژه طبقاتی ندارند. در نوشته‌های مارکس می‌توان به بررسی‌های مفصلی از موقعیت طبقاتی گروه‌های گوناگون بر اساس منافع ویژه‌ای که در جامعه سرمایه‌داری دارند برخورد کرد، بدون اینکه موقعیت آنها در تقسیم بین کاروسرمایه فراموش شده باشد (۶). در ادامه این بررسی این نکته بسیار مهمی است که توجه داشته باشیم که زنان طبقه کارگر همانند کارگران مردهیج کنترلی بر وسائل تولید ندارند. آنها در بخش اعظم زندگی خود کارگران بالقوه سرمایه هستند و اغلب منجمله در مدیالائی از زنان ازدواج کرده، در مرحله کار مزدگیری همانجا مدام داده‌اند. فقط با تصدیق نقش دوگانه زنان در تولید (واقعی یا بالقوه) است که می‌توانیم موقعیت طبقاتی آنها را بررسی کرده و کشف درونی آن را که موجب تغییر خواهد شد، بازشناسیم.

۳- روابط تولیدی و کارخانگی:

الف- روابط تولیدی در خانه :

بر اساس آنچه گفتیم، کارخانگی تولید ارزش مصرف تحت روابط تولیدی غیردستمزدی در وجه تولیدی سرمایه‌داری است. ما اکنون به بررسی این روابط تولیدی غیردستمزدی و بی‌آمدهای آن در تعیین روابط اقتصادی بین مرد و زن در خانه خواهیم پرداخت. ما از این فرض رایج که زنان بطور نمونه و ارهنگی تمام وقت خانه‌داری می‌کنند، پرهیز می‌کنیم. وقتی زنان کودکانی کمتر از ۵ سال دارند، احتمال زیادی وجود دارد که تمام وقت به خانه‌داری مشغول باشند، زیرا نگهداری از اطفال در سنین ماقبل مدرسه تقریباً "بطور کامل بعهده کارخانگی است. ابتدا به این مورد توجه خواهیم کرد و تفاوت در روابط تولیدی را برای کارمزدگیروزنی که در خانه کار می‌کند، توضیح خواهیم داد.

کارگر مزدگیر نیروی کار خویش را بعنوان یک کالا برای مدت معینی در مبادله با مزد پولی می‌فروشد. بقیه وقت او به خودش تعلق دارد و زندگی او بطور دقیق بین کار و استراحت

"... آن شکل خاص اقتصادی که کارپرداخت نشده‌ها - فی‌الذات تولیدکنندگان مستقیم اخذ می‌شود، تعیین‌کننده مناسبات بین حکومت‌کنندگان و آنها می‌است که بر آنها حکومت می‌شود. این مناسبات که مستقیماً از تولید نشئت گرفته‌اند، به نوبه خود بر آن بعنوان یک عامل تعیین‌کننده تاثیر می‌گذارد... همیشه این مناسبات مستقیم ما حیوان شرایط تولیدی تولیدکنندگان مستقیم است که ما هیت پوشیده‌رونی و اساساً کتمان شده‌همه سراسر ساختار اجتماعی و همراه با آن اشکال سیاسی رابطه بین حاکمیت و وابستگی و خلاصه شکل متنا-سب و خاص دولت را بر ملامی سازد. این مناسبات مستقیم و بطور طبیعی به مرحله مشخصی از انکشاف شیوه‌های کار و در نتیجه با آوری اجتماعی آن مرتبط است. این باعث نمی‌شود که همین اساس اقتصادی مشابه - مشابه از لحاظ شرایط اصلی - به دلیل تفاوت‌های بی‌شمار در موقعیت‌های مشخص، شرایط طبیعی، مناسبات نژادی، عوامل تاریخی خارجی و غیره، خود را به اشکال گوناگون و با سایه روشن‌های مختلف نشان ندهند..." (سرمایه، ج ۳، ص ۷۹۱)

به عقیده ما این بهترین شکل استفاده از مفهوم وجه تولیدی است که به کمک تجربی هوشمندانه تضاد اصلی بین تولیدکنندگان و غیرتولیدکنندگان را آشکار می‌سازد.

بدین ترتیب، دینا می‌تواند تغییر در یک جامعه می‌تواند بعنوان پروسه حل یا تقویت این تضاد مورد بررسی بیشتر قرار بگیرد. بنا بر این، در هر عصر تاریخی فقط یک تضاد در تعیین قوانین انکشاف جامعه‌اساسی خواهد بود. در عصر سرمایه‌داری تضاد بین سرمایه‌کار و کارکنان تعیین‌کننده قوانین انکشاف جامعه است و بنا بر این بررسی ما از کارخانگی یا بیدار ارتباط با این تضاد دینا می‌تواند وجه تولیدی سرمایه‌داری صورت بگیرد. به این نکته باید توجه بشود که ما مفهوم "وجه تولیدی" را به "مناسبات تولیدی" تنزل نمی‌دهیم. مناسبات تولیدی گوناگونی می‌توانند در درون یک وجه تولیدی وجود داشته باشند، همه این مناسبات، اما، مهر و نشان خصلت آن وجه تولیدی را به همراه دارند. (۳).

بدین ترتیب، ما خصلت بندی کارخانگی بمانا به یک وجه تولیدی مجزا را رد می‌کنیم. (۴) ما کارخانگی را در درون وجه تولیدی سرمایه‌داری بررسی می‌کنیم، در عین اینکه می‌پذیریم مناسبات کارخانگی در سرمایه‌داری از یک سو مناسبات کارمزدگیر و از سوی دیگر مناسبات کارخانگی در وجه تولیدی دیگر را با تفاوت دارند.

اکنون ما می‌توانیم بین جوامع در حال گذار و جوامعی که در حال گذار نیستند، تفکیک قائل شویم. در حالیکه جوامع در حال گذار با وجود متضاد وجه مختلف تولیدی خصلت بندی می‌شوند، این نکته درباره جوامعی که در حال گذار نیستند صادق نیست. در این جوامع فقط یک نوع وجه تولیدی وجود دارد. سرمایه‌داری مدرن جامعه‌ای در حال گذار از تولید خانگی به تولید سرمایه‌داری (یا بالعکس) نیست. در نتیجه، کارخانگی جزئی از وجه تولیدی سرمایه‌داری است.

تقسیم شده است. او مزد خویش را صرف خرید کالاهای می کند که عمدتاً خارج از محل کار به مصرف می رسند. در نتیجه، برای تولید و مصرف هم از لحاظ جسمی و هم از لحاظ احساسی فعالیت‌هایی مجزا از هم هستند. برای کارگر مزدگیر شرکت در تولید خود را به صورت یک ضرورت نا پسند و بطور دقیق زمان بندی شده عیان می سازد، در حالی که استراحت به اصطلاح لذت بخش است و در حوال و حوش خانه جریان می یابد.

در نتیجه، برای مزدگیر خانه مکانی است که او و گفکار نمی کند، و قش به خودش تعلق دارد و مصرف می کند، برای زن خانه دار، خانه محل کار اوست، ولی برای استراحت او به جای دیگری نمی رود. در نتیجه، در زندگی او تفکیک دقیقی بین کار و استراحت از نظر زمان یا موقعیت مکانی صورت نمی گیرد. برای کاری که انجام می دهد چیزی دریافت نمی کند و مدت زمانی که صرف کار می شود، مادام که کار انجام می شود، مورد توجه مستقیم کسی قرار نمی گیرد. این وضعیت با موقعیتی که در تولید کالایی سرمایه داری وجود دارد، متفاو است. در سرمایه داری کاهش زمانی که صرف تولید ارزش مصرف می شود مورد توجه خاص سرمایه دار است، زیرا در این نظام این سرمایه دار و نه کارگر است که افزایش با روری کار بهره مند می گردد. برای زن خانه دار فشاری که برای کاهش زمان صرف شده برای انجام کار معین وجود دارد، ماهیتی ایدئولوژیک و غیر مشخص دارد و به زور مستقیم هم ارتباطی ندارد. وقتی که این نکته را تو ما با تعریف مبهم کار زن در خانه در نظریه بگیم و به علاوه توجه داشته باشیم که زن برای باز تولید نمی کند، آن وقت معلوم می شود که برای افزایش با روری کار زن در خانه در مقایسه با کار تحت مناسبات سرمایه داری فشار مشابهی اعمال نمی شود. حتی در زندگی زن بین مصرف و تولید جدائی آشکاری وجود ندارد.

برعکس شوهر، زن به مقدار زیادی شیوه و شدت کار خود را تحت کنترل خویش دارد. گرچه در تطبیق با پیرامون خویش مواجه با محدودیت‌هایی است، ولی وقت خود را خود سازمان می دهد. در رابطه با کار او، نه تقسیم کاری وجود دارد و نه اینکه عملاً اجتماعی شده است. تمام زنان خانه دار تقریباً کار مشابهی را انجام می دهند و جدا از هم انجام می دهند. فعالیت‌های محدودی نظیر خرید زنان خانه دار را در ارتباط با هم دیگر قرار می دهد، ولی این اجتماعی شدن فعالیت مشخص است که افراد یک گروه به موازات هم درگیر آند، هر چند که با هم عمل نمی کنند. رابطه بین یک زن خانه دار و شوهرش شباهتی به رابطه بین یک کارگر و یک سرمایه دار ندارد و رابطه ای بر اساس مبادله کالایی نیست. مسوولیت متقابلی وجود دارد که حداقل در تئوری بر اساس آن چیزی است که انگلس "جنسیت و عشق فردی" نامید. هر کدام در چارچوب روابطی که معمولاً بر اساس نقش تعیین شده برای هر جنس استوار است، حوزه مسوولیت خویش را دارا هستند. در نتیجه، نمی توان این روابط را به روابط یک بعدی ناشی از مبادله پولی تنزل داد. هم چنین برخلاف روابط مبادله کالایی این رابطه به اصطلاح ضمانت اجرائی دارد. برای مثال، طرفین آن تقسماً و آزاد نیستند که هر طور که علاقه دارند در روابط جدید بشوند و قرار داد جدید ببندند. این بدان معنی است که همانند تولید کالایی سرمایه داری گزاشی به همسان کردن شرایط کار (که با پرداخت‌های متفاوت جبران می شود) وجود ندارد. به

علاوه، از آنجا که مشکلات و پیشداوری‌های موجود برای بهم زدن این روابط خیلی قدرتمند هستند، در نتیجه، سطوح گوناگون و متفاوتی از کارخانگی و زمان صرف شده کاملاً محتمل است. معذالک، ماهیت این روابط طوریت که وقتی طرفین در اجرای نقش تعیین شده بر اساس جنسیت به اندازه کافی کوشش می کنند، بقیه اعضای خانواده و در واقع جامعه آن را نشان عشق و علاقه می‌دانند. یک شوهر خوب و علاقه مند یک کارگر خوب کارخانه هم هست که مزد زیادی دریافت می‌دارد و یک زن علاقه مند هم زنی است که بیشتر وقت خویش را صرف انواع متفاوت کارخانگی می کند.

کارخانگی تولید ارزش‌های مصرفی است. داده‌های قابل لمس برای این تولید کالاهای هستند که با بخشی از مزد شوهر خریداری می‌شوند و زن خانه دار با آنها ارزش‌های مصرفی مستقیماً قابل استفاده تولید می‌کند. بعضی از این ارزش‌های مصرفی بوسیله اعضای منفرد خانواده استفاده می‌شوند و بعضی دیگر را خانواده بطور جمعی مصرف می‌کند. بعضی از کارها، برای نمونه تمیزکاری و تهیه غذا، در دوره‌های زمانی خیلی کوتاه تکرار می‌شوند، زیرا مصرفشان عملاً دامه‌دار و لاینقطع است. بسیاری از این کارها در مقوله خدمات و نه تولید اشیای قابل لمس جای می‌گیرند و در نتیجه ممکن است بوسیله دیگر اعضای خانواده نادیده گرفته شوند. گاهی اوقات ممکن است دیگر اعضای خانواده به زن خانه دار کمک کنند.

نگهداری از اطفال، برای زنانی که تمام وقت خانه داری می‌کنند، بیشترین وقت را می‌گیرد. نگهداری از اطفال به تعبیری کاری ۲۴ ساعته است و اطفال کم سن و سال حضور دائمی یک فرد بالغ را لازم دارند. این بخش از کارخانگی را نمی‌توان به آسانی با کار مزدگیری ادغام کرد. علاوه، از آنجا که یک تبدیل اجتماعی شده وجود ندارد، این مهم ترین کاریست که زنان خانه دار برای تداوم سرمایه داری انجام می‌دهند.

ب: کار اضافی در خانه:

در بررسی کارخانگی ما مواجه با یک مشکل پیچیده نتویم. این مشکل، خصلت بندی اقتصادی جریان کالاها و ارزش‌های مصرفی بین زن و مرد و کودکان در خانه است. یک شیوه برخورد به این مساله را در نوشته‌های ریسون و مقاله اول جین گاردینر (۷) می‌توان یافت که از مدل مبادله نابرابر در فروش کالای نیروی کار استفاده کرده و به این نتیجه رسیده است که زنان اغلب اوقات کار اضافی انجام می‌دهند که به سرمایه دار یا به شوهر منتقل می‌شود. این نکته فرض شده بود که کاری که در کارخانگی مستتر است معمولاً ارزش آن بخش از مزد شوهر که بوسیله زن مصرف می‌شود، بیشتر است و در نتیجه می‌توان گفت که زن مثل هر کارگر دیگری کار اضافی انجام می‌دهد. کار اضافی زن بخشی از مصرف شوهر را تشکیل می‌دهد و به این ترتیب بخشی از ارزش کالای نیروی کار را به حساب می‌آید. در نتیجه، سرمایه داری که شوهر را بکار می‌گیرد، به او کمتر از ارزش کالای نیروی کار را می‌پردازد. بدین صورت سرمایه دار به دو شکل ارزش اضافی اخذ می‌کند. اولاً، از کارگر مرد، زیرا ارزشی که کارگر مرد تولید می‌کند کمتر از حداقل لازم برای بقای اوست (اگر بدین شکل به مساله نگاه کنیم، ارزش

کالای نیروی کار). ثانیاً، از کارزن که بخشی از حداقل لازم برای بقای کارگر مرد را از کالای کار اضافی خویش تولید می کند. این نظریه، تعریف جدیدی از "ارزش کالای نیروی کار" را ضروری می سازد که کل معیشت کارگر مرد را در نظر می گیرد و بر اساس زمان کار اندازه گیری می شود. به این ترتیب، کالای نیروی کار به بهائی کمتر از ارزشش بفروش می رسد و کار اضافی زن هم به سود سرما به دار منتقل می گردد.

گرچه این شیوه برخورد کوشی است واقعی برای بیان کمیت اقتصادی کار در خانه و نشان دادن ارتباط میان بهره گیری مرد از این کار و فوایدی که نهایتاً نصیب سرمایه می گردد، ما این شیوه را رد می کنیم، زیرا بیش از آنکه قضیه را بشکافد و با زگو کند آن را کتمان کرده پوشیده نگه می دارد و به علاوه از چند لحاظ ناکافی است.

بطور مشخص، ما ضرورت این تعریف جدید از ارزش کالای نیروی کار را قبول نداریم، زیرا کارخانگی با کار مزدگیر از نظر کمیت قابل مقایسه نیست و این دو وجه مشترکی ندارند. گرچه پیرو ما ایجاد ارزش در تولید کالائی به طریق ناموزونی عمل می کند، ولی این امکان را می دهد که در مورد کار مزدگیر از کمیت کار مجرد به نحوه ای صحبت بکنیم که در مورد کارخانگی صحت ندارد. بنا بر این، نمی توان زمان کارخانگی را با زمان کار مزدگیر جمع کرد تا بتوانیم کار اضافی زن را محاسبه کنیم، زیرا این دو همسان و معادل نیستند.

بعلاوه، شیوه برخوردی که زمان کارخانگی را با زمان کار مزدگیر یکسان می گیرد، تفاوت سهم کارزن از دیدگاه سرمایه داری را در این اشکال متفاوت مخدوش می کند و در نتیجه نمی تواند نیروهای را که در تغییر رابطه بین این دو شیوه کار را نشان بدهند، توضیح دهد (۸). در نتیجه، و علاوه بر آنچه گفته ایم، از آنجا که پتانسیل زن برای کار مزدگیر نادیده گرفته شده است، ما این شیوه برخورد را ایستا و غیر تاریخی می دانیم.

شیوه برخوردی که ما بکار می گیریم از تفسیر ارتدکس از تئوری ارزش بهره می جوید و ارزش را به صورت زمان کار اجتماعی - عا لازم که در کالاها مستتر است، تعریف می کند. ارزش کالای نیروی کار را در نتیجه به صورت ارزش کل کالاها می که برای حفظ و تجدید تولید کارگر و خانواده اش لازم است، تعریف می کنیم. این تعریف بدان معنی است که ارزش کالای نیروی کار، وقتی کارخانگی (و دولت) را در نظر می گیریم، همان زمان کار مستتر در حفظ و تجدید تولید کالای نیروی کار نیست.

اگر در نظر بگیریم که بیش از نصف زنان ازدواج کرده در خارج از خانه مشغول کار هستند، ناچاریم که رابطه بین مزد زنان و مردان را از یک سو و رابطه مزد زنان با ارزش کالای نیروی کار از سوی دیگر بررسی کنیم. برای این منظور ما می توانیم با ارزش کالای نیروی کار زن را جداگانه بررسی کنیم، یا اینکه نقش مزد زنان در چارچوب شکل گیری ارزش کار لای نیروی کار را در کل واحد خانواده را در نظر بگیریم. هیچ کدام از این دو شیوه برخورد تاکنون به اندازه کافی مورد بحث قرار نگرفته اند. بعقیده ما این حوزه مهمی برای کارهای تحقیقی آینده است.

بنا بر این، ارزش نیروی کار هم بر نقش زنان در اقتصاد مزدی و هم بر سطح ویژه سازماندهی کارخانگی (و خدماتی که دولت عرضه می کند) متکی است. مفهوم سطح معیشت طبقه کارگر تا حدودی از ارزش کالای نیروی کار جدا شده و از جنبه تئوریک هم تغییراتی یافته است.

آنچه بررسی ما در می کند تجزیه و تحلیلی است که انتقال کار از کارخانگی به سود را نتیجه می گیرد، ولی این ایده را می پذیریم که شوهرها مکان دارند کار همسرش بهره مند شود. برای نشان دادن این مطلب خانواده ای را در نظر می گیریم که هم زن و هم مرد در دو کار می کنند و علاوه فرض می کنیم که هر دو مزد برابر هم دریافت می کنند، ولی همه کار در خانه و نگهداری از اطفال بوسیله زن انجام می گیرد. این وضعیت در بین زوجهای ازدواج کرده شغل فراوان دیده می شود. احساس بی عدالتی آشکار که از آن نشئت می گیرد، زنان زیادی را بطرف فمینیسم سوق داده است. اگر فرض کنیم که هزینه های خانواده بطور مساوی بین زن و مرد تقسیم می شوند، در این مورد مرد بطور آشکار از کارزن بهره مند می شود. آنچه باید مورد بررسی قرار بگیرد، ماهیت این بهره وری است. ارزش های مصرفی تولید شده بوسیله کارخانگی در خود جزئی از خدمات شخصی را مسترد دارند که با اجتماعی شدن و در نتیجه کالاشدن این ارزش های مصرفی از بین می روند. اگر کسی با شکر لباس های شما را بشوید تا اینکه خود شما این کار را بکنید، با هم متفاوت است. تفاوتشان فقط در این نیست که شما خود این کار را نمی کنید، بلکه قضیه این است که کس دیگری در خانواده در برابر شما نقش خدمتکار را ایفاء می کند.

این نوع بهره وری از کارزن حتی وقتی تقسیم کار در خانه و در محل اشتغال بطور آشکار به نفع مرد نیست هم ممکن باقی می ماند. ولی وقتی که زن کار مزدگیر انجام نمی دهد، یا در حالتی که زن نیمه وقت کار می کند و در نتیجه درآمدی کمتر از مرد دارد، مساله تقسیم مزدهای دریافتی بین زن و مرد مطرح می گردد. گرچه اطلاعات آماری راجع به کار و مصرف در خانه در دسترس نیست، ولی بنظر می رسد که بطور کلی زنان ساعات طولانی تری از مردان کار می کنند و در خانواده های فقیر این معیشت زن است که ابتدا به ساکن از فقر خانواده لطمه می خورد (۹).

از لحاظ تجزیه و تحلیل این مساله نکته ای که وجود دارد این است که در ساختار خانواده هیچ نیروی ذاتی وجود ندارد که به تساوی در تقسیم مکانات و منابع خانواده بین زن و مرد منجر بشود. این واقعیت که بخش عمده مصرف خانواده شراکت و با هم انجام می گیرد، تشخیص تقسیم واقعی امکانات و منابع را دشوار می سازد و علاوه وضعیت اینطور نیست که اگر یک طرف کمتر بگیرد ضرورتاً طرف دیگر سهم بیشتری خواهد داشت (تغییراتی که حاصل جمعشان صفر باشد). معذالک، نقش زن خانه دار در سرمایه داری در خیلی از موارد بر اساس تقلیدی نمکی از مناسبات دستمزدی به شکل رابطه ای پولی در می آید. مخفی کاری شوهر راجع به مقدار مزد دریافتی و جروبحث هفتگی درباره مقدار پولی که برای حفظ خانه و خانواده لازم است، از این نمونه اند. گسترش مصرف شخصی و استراحت زن در اغلب موارد ضرورتاً به ضرر مصرف شخصی و استراحت شوهر و کودکان صورت می گیرد و این وضعیت اغلب اوقات

باعث می شود که زن نتواند به نیازهای شخصی خود توجه کند.

در این ارتباط به نکات دیگری هم باید اشاره کنیم. نظریه اینکه مزد معمولاً بطور فردی پرداخت می شود، این تمایل همیشه وجود دارد که آن را مایملک آن عضو خانواده که برای آن مزد کار کرده است به حساب بیاوریم. وقتی زن خانه دار فقط به انجام کار در خانه می پردازد، بنظر نمی رسد که مشغول کار باشد، زیرا ماهیت کاری مزد در خانه باعث می شود که ارزش آن گرچه از نظر اقتصادی اساسی، ولی کم برآورد شود. بعلاوه، از آنجا که مسوولیت بودجه خانواده به گردن زن است و این مساله حتی در مورد زنان شاغل و مزد بگیر هم صدق دارد، این تمایل همیشه هست که آنها نیازهای فردی خویش را در کلیت نیازهای خانواده ادغام کنند. در حالیکه با بیدار شدن و بعنوان دومنطقه مجزا و متفاوت هزینه به حساب آورده، همانطور که احتمال بیشتری وجود دارد که مردان چنین بکنند.

در خانواده ها که زنان کار مزدگیر انجام نمی دهند یا بطور نیمه وقت کار می کنند یا درآمد ناچیزی دارند، و دلایل ایدئولوژیک و اقتصادی وجود دارد برای اینکه مزدها در خانواده احتمالاً به ضرر زن و به نفع مردان تقسیم بشود. حتی در مواردی که زنان نیمه وقت کار می کنند و مزد آنها بخش اعظم نیازهای معیشتی خود آنان را برآورده می کند، با این وصف برای بودجه بندی نیازهای خانواده آنان به مزدبلا تر مردان وابسته اند. از نظر ایدئولوژیک هم مزدی که خانواده دریافت می کند بنظر نمی آید که بطور مساوی بوسیله شوهر و زن بدست آمده باشد، زیرا ارزش کار در خانه کمتر از آنچه که هست برآورد می شود. این مساله در خانواده هایی که زن و شوهر مزد برابر دریافت می کنند وجود ندارد، ولی حتی در این خانواده ها هم از آنجا که زنان بیشتر از مردان منافع فردی خویش را در منافع خانواده ادغام می کنند، محتمل است که آنها سهم کمتر و مصرف کمتری داشته باشند.

البته این با دیدگفته شود که تقسیم منافع و بهره وری فقط در چارچوب خانواده تعیین نمی شود. کم برآورد کردن ارزش کار زنان و نیازهای زنان در خانه در حالیکه از کم برآورد کردن کار زنان در حیطه کار مزدگیر تا شیری می گیرد، بر آن حیطه تا شیری هم می گذارد. همین ارتباط متقابل در پیروسه اجتماعی شدن کار خانگی و جلب زنان به حیطه کار مزدگیر هم مشاهده می شود. زنان، به علت روابط تولیدی درون خانه، در حیطه تولید خود را منفرد و بطور نسبی فاقد قدرت می یابند. این نقش اجتماعی شدن با این کیفیت، انقیاد احتمالی شان در چارچوب کار مزدگیر را تقویت می کند. در آخرین بخش مقاله ما به مطلبی بر می گردیم که در ابتدا به آن اشاره کردیم و بهره مندی سرمایه را از دست کشیدگی دوگانه زنان در چارچوب بحثمان راجع به پیروسه اجتماعی کردن کار خانگی مورد بررسی قرار می دهیم.

۴- اجتماعی کردن کار خانگی

در این بخش پیروسه اجتماعی شدن کار خانگی و انتقال بخش معیشتی از ارزش مصرفی بدست آمده در تولید شخصی تحت روابط خانگی به تولید اجتماعی شده تحت روابط سرمایه داری را مورد بررسی قرار می دهیم. ما به این مساله خواهیم پرداخت

که چرا فقط بعضی از جنبه های تولید خانگی اجتماعی شده اند و بعلاوه بررسی می کنیم که آیا جنبه های باقیمانده آن در آینده اجتماعی خواهند شد یا خیر؟

کار خانگی که عمدتاً بوسیله زنان صورت می گیرد، کماکان برای بازتولید نظام سرمایه داری اهمیت اساسی دارد. در حال حاضر، کار خانگی خدمات بسیار مهمی فراهم می آورد که برای تجدید تولید نیروی کار ضرورتی حیاتی دارد. خدماتی که بتوانند خدمات ناشی از کار خانگی را جایگزین کنند، به وسیله سرمایه یا دولت فراهم نمی شوند. مثال بارز آن نگهداری از اطفال قبل از سن رفتن به مدرسه است. گسار خانگی، علاوه بر خدمات، در تهیه دیگر اقلام نظیر تدارک و تهیه غذای نقش مهمی ایفا می کند. از نظر کیفی، رستوران ها هستند که وجود دارند، بدلیل این وجه از کار خانگی هستند. ولی در مقایسه با مزد، قیمت ها آنقدر زیاده است که در عمل فقط گاه و بیگاه غذای تولید شده در بازار می تواند غذائی را که با کار خانگی تولید شده جایگزین کند. البته برای شروتمندان اینطور نیست. به این ترتیب، رابطه کار خانگی با تولید ارزش اضافی به سادگی این است که کار خانگی تولید ارزش اضافی را ممکن می سازد.

معدالک، سوال این است که چرا در طول ۱۵۰ سال گذشته کار خانگی به طرز روزافزونی اجتماعی شده است؟ منظور ما از اجتماعی شدن کار خانگی البته این نیست که زمان صرف شده در انجام این نوع کارها بوسیله زنانی که تمام وقت به خانه داری مشغولند، کاهش یافته است. تمایل کار در خانه به گسترش برای اینکه تمام روز را بپر کنند، یکی از وجوه مستند و اثبات شده کار خانگی است. منظور ما از اجتماعی شدن کار خانگی (و همزمان با آن دگرسان شدن) کار انجام شده در خانه بوسیله کارها و خدمات تولیدی برای بازار یا فراهم آمده بوسیله دولت (برای مثال، مفازه های رختشویی، غذای آماده، آموزش و بهداشت) است.

در چارچوب اجتماعی شدن کار خانگی دو پیروسه مکمل با هم عمل می کنند. اولاً، بعضی از جنبه های کار خانگی با تولید اجتماعی شده جایگزین می شوند (خدمات دولتی و کالاهای). ثانیاً، زنان بطور روزافزونی در کارهای مزدگیری شرکت می کنند (۱۰). از این دو نتیجه حاصل می شود: ۱- تولید تحت روابط تولیدی سرمایه داری افزایش می یابد و در نتیجه نیروی کاری که مولد ارزش اضافی است، زیاد می شود. ۲- به عنوان پیش شرط ضروری افزایش تولید بطریق سرمایه داری لازم است که زمان مصرف شده در خانه برای تولید یک سطح زندگی قابل قبول برای خانواده کاهش یابد. مفهوم کار از نظر اجتماعی لازم در خانه با این مفهوم وقتی که در تولید کالائی با مناسبات سرمایه داری مورد استفاده قرار می گیرد، دقیقاً همگون و معادل نیست. ولی برای درک این مطلب که اگر قرار است زنان وارد مناسبات دستمزدی بشوند، اجتماعی شدن کار خانگی ضرورت دارد، لازم است که ما مفهوم حداقل زمان لازم برای انجام کارهای خانه و همچنین نیروهای که باعث کاهش این حداقل می شوند را بشناسیم. بنا بر این، اگرچه تسریع و عقلانی کردن کار در خانه در مقایسه با کار مزدگیر (هماً منظور که پیشتر گفته ایم) با فشارهای مشابهی روبرو نیست، ولی پیدائی کالاهائی که در مصرف کار صرفه جویی می کنند، برای مثال، غذای آماده،

ماشین لباسشویی، کهنه‌های یک بار مصرف، موجب کاهش حداقل زمان لازم برای دسترسی به سطح مشخصی از مصرف‌کننده شده‌اند. پیروسه آزاد کردن زنان برای کار مزدگیرتر محدودی ادامه یافته‌است، ولی این هنوز حقیقت دارد که در تعداد زیادی از خانواده‌های کارگری زنان بطور تمام وقت به خانه‌داری مشغولند و سرمایه‌نشانسته‌است همه موانع را از سر راه اجتماعی شدن کامل کارخانگی بردارد.

بنظرمی‌رسد که در هر مقطع تاریخی فقدان انباشت کافی یا نبود تکنولوژی که بقدر کافی در مصرف‌کننده صرفه‌جویی کند، به صورت مانعی جلوی اجتماعی شدن بیشتر کارخانگی بوسیله سرمایه‌را گرفته‌است. بهترین مثال، در زمان حاضر، اجتماع شدن نگهداری از اطفال در سنین قبل از مدرسه‌است که اگر قرار باشد بقدر کافی جایگزین نگهداری از این اطفال بوسیله خانواده بشود، هزینه سرسام‌آور نیروی کار و سرمایه‌گذاری اولیه را لازم می‌سازد. در مهدکودک‌های دولتی، نسبت کارمندان مهدکودک به کودکان یک به ۵ است. البته اگر کارمندان اداری و کمکی را ندیده بگیریم. اگر این نسبت را با یک خانواده متوسط مقایسه کنیم، در این خانواده‌ها هر مادر بطور متوسط از ۱/۵ بچه کمتر از ۵ سال نگهداری می‌کند. در نتیجه، حداقل ۱/۳ از زنان خانه‌داری که با اجتماعی شدن نگهداری از اطفال کمتر از ۵ سال آزادی شوند، باید مجدداً در این مهدکودک‌ها بکار گرفته شوند. البته اگر فرض واقع بینانه‌ای بکنیم که نگهداری از اطفال کم‌کم کار زنان باقی می‌ماند. به این نکته هم توجه بکنیم که نگهداری از اطفال در خانواده‌ها بوسیله زنان ۲۴ ساعت است و فقط شامل ساعات روز نمی‌شود. اگر قرار باشد خدمات کاملی عرضه بشود، شماره کارکنان مزدگیر به مراتب بالاتر خواهد بود.

این غیر محتمل است که سرمایه‌ها بطور انفرادی وارد حیثه تهیه خدمات نگهداری از اطفال بعنوان یک کالای شود. هزینه زیاد مهدکودک‌ها و شیرخوارگاه‌ها از نظر زمان کار ضروری می‌سازد که برای این خدمات قیمتی خواسته شود که بعید است زنان در حال حاضر با درآمد از مزد خویش قادر به پرداخت آن باشند. از سوی دیگر، سرمایه‌صنعتی بطور انفرادی ممکن است امکان نگهداری از اطفال را نه بعنوان یک کالای بلکه بعنوان ارزش مصرفی مستقیم برای استفاده کارگران زن و اخذ خویش فراهم کند. انتظار می‌رود که این طرح‌ها در مناطقی مورد توجه سرمایه قرار بگیرد که سوددهی بالایی را در اختیار دارد. در تهیه خدمات نگهداری از اطفال بطور مستقیم، هیچ سرمایه‌متغیری به "هدر" نمی‌رود، زیرا این خدمات مورد استفاده زنانی که بچه ندارند قرار نخواهد گرفت. اگر غیر از این بود، مزد کارگران زن بطور کلی باید با اندازه کافی برای اینکه بتوانند خدمات کالائی نگهداری از اطفال را خریداری کنند، مزد همه زنان افزایش یابد. اگر قرار باشد مردان بچه‌دار زیاد بشوند تا بتوانند خدمات نگهداری از اطفال را خریداری کنند، مزد همه زنان شاغل باید به همین نحو زیاد بشود.

اگر کسی بخواهد به پیروسه‌های سیاسی احتمالی که ممکن است به اجتماعی شدن نگهداری از اطفال منجر بشوند بنگرد، باید گفت که تنها امکان تهیه این خدمات به مقیاس وسیع تهیه آن بوسیله دولت است. بهمان دلیلی که در بالا گفتیم، دولت نمی‌تواند خدمات نگهداری از اطفال را بعنوان

کالای بهائی معادل ارزش آن بفروشد. مهدکودک‌های دولتی یا مجانی اندو یا آنطور که از نظرایدئولوژیک قابل قبول تر است، به شدت کمک مالی دریافت می‌کنند. از آنجا که تدارک این خدمات باعث افزایش هزینه تجدید تولید نیروی کار می‌شود که سرمایه‌ها با بدقتیل کنند، نتیجتاً این قابل درک است که فقط در دوره‌های رونق که همراه با انباشت سریع سرمایه و در نتیجه با لافتن با آوری است، چنین خدماتی عرضه بشوند. این شرایط برای مرحله‌کنونی سرمایه‌داری بریتانیا - نیاصادق نیست و فقط یک نمونه از مجموعه شرایط بحرانی است که از بهبود در موقعیت زنان جلوگیری می‌کند.

ممکن است دلایل مثبتی هم برای حفظ کار در خانه به شکل تمام وقت موجود باشد. یک نمونه این است که بخش‌هایی از طبقه کارگر، چه زن و چه مرد، از حفظ آن بهره‌مند شوند. این نکته احتمالاً حلقه‌ای کلیدی در ایدئولوژی محافظه‌کارانه است. اشرافیت کارگران مرد در قرن نوزدهم و بطور کلی کل کارگران مرد بود که برای رسیدن به مزدی که برای حفظ زن در خانه برای رفع نیازهایشان کافی باشد، تلاش می‌کردند. تلاشی که نه کاملاً بلکه تا اندازه‌ای موفق هم بوده‌است. بعلاوه، موفقیت‌های متفاوت اتحادیه‌های کارگری در دست‌یابی به مزد کافی برای خانواده‌های مردان بدون شک یکی از دست‌آوردهای کارگران سازمان یافته‌است. با توجه به ماهیت پرزحمت کار خانگی در این دوره بسیاری از زنان و مردان این تجربه را نافع برآورد کرده‌اند. در حال حاضر که در صد افزایش یا بنده - ای از زنان ازدواج کرده‌اند، بیش از ۵۰ درصد زنان ۱۶ تا ۵۹ ساله (تقاضا برای مزد کافی برای خانواده‌های کارگران مردمعنی چندانی ندارد و احتمال دست‌یابی به آن هم کمتر است) (مخصوصاً در دوره‌های بحرانی). بعلاوه، این ایدئولوژی که زنان باید وابسته باشند و جایشان در خانه‌است، نظریست که بیشتر روی شتر از قافله زمان عقب مانده‌است. کار تمام وقت در خانه برای زنان ازدواج کرده مشکلات زیادی برای خانواده‌ها ایجاد کرده‌است (در بین زنانی که تمام وقت در خانه کار می‌کنند موارد بالای بیماری روانی مشاهده می‌شود) و از آنجا که زنان درآمد خویش را از دست می‌دهند، فشار روی شوهر نیز بیشتر می‌شود. الگوئی که بطور روزافزونی مقبولیت یافته‌این است که زنان دوشیفته کار کنند. این مدل که زنان از یک سو با مرد خویش در درآمد خانواده نقش داشته باشند و از سوی دیگر بیشترین بخش کار در خانه را هم انجام بدهند، ممکن است مطلوب‌ترین مدل برای مردان درآمدی باشد. ولی اگر قرار است که این وضعیت موجب نارضایتی زنان نشود و برای ساختار خانواده در درازجا دنکند، لازم است که در نقش مردان تجدید نظر بشود.

اینکه با اجتماعی شدن کارخانگی بر سر ارزش کالای نیروی کار چه می‌آید، سوال دشواری است. از یک طرف، مزد واقعی هر خانواده احتمالاً افزایش خواهد یافت (نه ضرورتاً البته، در دوره‌های بحرانی زنان ممکن است برای حفظ سطح زندگی موجود خانواده کار کنند). بهرحال، آثاری که این تحولات بر ارزش کالای نیروی کار خواهد داشت، بستگی دارد به رشد با آوری در اقتصا دو هما‌طور که در بالا گفتیم، به اینکه ارزش کالای نیروی کار تا چه حد بین زنان و مردان "شکل" می‌شود. بر اساس بحث‌مان می‌توان نتایجی را جمع بندی کرد که بی‌آمده‌های سیاسی دارند:

اولاً، سنگینی بار تجدید تولید نیروی کار ربطور نسبی از خانواده به سرمایه و به دولت منتقل شده است. بعید بنظر می رسد که بتوان اوضاع را به مقدار زیاد به عقب برگرداند، اگر چه در دوران بحران اقتصادی کنونی مشاهده می کنیم که زنان ترغیب می شوند سخت تر کار کنند و با خرید کردن انتخابی (دنیال اجناس ارزان گشتن) و با تهیه غذا در خانه (غذاهایی که به شکل آماده شده در بازار وجود دارند) کار خانگی را شدت بخشند تا بدین ترتیب کاهش در مقدار واقعی مزدکتمان شود. آخرین کار برد خانواده در تجدید تولید ارائه و عرضه خدمات نگهداری از اطفال قبل از مدرسه است. اگر این خدمات قرار نیز هست اجتماعی بشوند، آنگاه وقت نیروهایی که خانواده را مثل یک واحد حفظ کرده اند، تضعیف خواهند شد.

ثانیاً، به دلیل نقش "عمده" زنان در کار خانگی، زنان همیشه نیروی کار نسبتاً ارزانی برای سرمایه بوده اند. (اغلب با مزد کم در آن بخش از تولید خانگی که اجتماعی شده کار می کنند) و ارزش کالای نیروی کار برین زن و مرد بطور ناموزونی سرشکن می شود. ولی با رفته رفته تضعیف (و نه نابود کردن) اساس مادی خانواده بعنوان یک نهاد دوگانه زنان به کار مزدگیر، سرمایه اساس مادی این شکل ستم کشیدگی را نیز رفته رفته تضعیف کرده و اکنون با خواسته هایی جهت برقراری پیش شرط های لازم برای برابری (مثل مهدکودک ها) مواجه است. خواسته هایی که سرمایه قادر به انجامشان نیست. اگر این خواسته ها بطور جدی تعقیب شوند، می توانند نقش زنان را به بعنوان نیروی کار ارزان به مخاطره بیندازد. یکبار دیگر، پروسه کار سرمایه مخالفین خویش را تولید می کند.

یادداشت ها :

- (۱) - مارکس، سرمایه، ج ۱ مسکو، ۱۹۶۱، ص ۵۷۲.
- (۲) - جان هاریسون، "اقتصاد سیاسی کار در خانه"، بولتن کنفرانس اقتصاددانان سوسیالیست، بهار ۱۹۷۴. والی سیکوم: "زن خانه دار و کار او در سرمایه داری" New Left Review N.83
- (۳) - درجا مع سرمایه داری افراد زیادی هستند که در تحت مناسباتی خارج از مناسبات کار مزدگیر سرمایه داری (باگر خیلی دقیق تعریف شود) مشغول کارند. برای مثال، بوروکرات ها، حرفه ایها، صنعتگران کوچک.
- (۴) - باید گفت که غرض ما انتقاد از استفاده مشخص از مفهوم وجه تولیدی مفصل بندی شده برای بررسی سلطه سرمایه داری در آفریقا یا آمریکا نیست.
- (۵) - برای مثال به مقاله ها ریسون رجوع کنید.
- (۶) - مارکس: هیجدهم بروملوئی بنا پارت - لورنس و ویشارت ۱۹۶۸.
- (۷) - حین گاردینر: "اقتصاد سیاسی کار خانگی درجا معسه سرمایه داری که قرار است در Exploration in sociology حلدء به ویراستاری د. بیکرواس.الن چاپ شود.
- (۸) - نگاه کنید:
- R., R.N Raport: Dual career families, Penguin 1971
- (۹) - برای مثال نگاه کنید: AUDREY HUNT: Survey of womens employment HISO (1968), Lucy Syson, Michael Young in 1974 poverty report ed. Young.
- (۱۰) -

Departement of Employment, women and work
A statistical Survey, Manpower paper 9.

یادداشت مترجم:

در این مقاله LABOUR FORCE "نیروی کار و LABOUR POWER به "کالای کار" ترجمه شده است.

